

فصل

۱۲

گام‌های بعدی

راس نایلند یک درس تعلیم و تربیت را به دانشجویان تحصیلات تکمیلی در آموزش و یادگیری شناختی درس می‌دهد. اکنون نزدیک به پایان نیمسال است، و یک روز وقتی کلاس تمام می‌شود، سه نفر از دانشجویان به او نزدیک می‌شوند: جری کندال، مت باورز، و تریشا پاسلا.

راس: موضوع چیست؟ من امروز روشن حرف نزدم؟
جری: دکتر نایلند، می‌توانیم با شما صحبت کنیم؟ ما داشتیم صحبت می‌کردیم، از لحاظ درس دیر است و ما هنوز گیج هستیم.

راس: درباره چه چیزی؟
جری: ما همه این نظریه‌ها را مطالعه کرده‌ایم، به نظر می‌رسد که آنها چیزهای متفاوتی می‌گویند، شاید هم این طور نباشد. بندورا، برونر، آندرسون، ویگوتسکی، و دیگران. آنها نکات متفاوتی را مطرح می‌کنند، اما بعضی از چیزهایی که می‌گویند، با هم همپوشی دارند.

مت: بله، من خیلی گیج شده‌ام. من این نظریه‌ها را می‌خوانم و همین فکر را دارم. بله با گفته جری موافقم. اما بعد به نظر می‌رسد که با همه آنها موافقم. فکر کردم فرار است یک نظریه داشته باشید، باور داشتن یک راه و نه راه‌های دیگر، اما به نظر می‌رسد بین نظریه‌ها همپوشی زیادی وجود دارد.

راس: حق با توست، همین طور است. بیشتر چیزهایی که در این درس خواندید، نظریه‌های شناختی هستند و آنها شبیه به هم‌اند، زیرا می‌گویند که یادگیری شامل تغییراتی در

شناخت - دانش، مهارت‌ها، و باورهاست. بیشتر این نظریه‌ها می‌گویند که یادگیرنده‌ها دانش و باورهای خود را، خودشان می‌سازند: آنها به‌طور خودکار آنچه را که کسی به آنها می‌گوید، اقتباس نمی‌کنند. بنابراین، بله، همپوشی زیاد است.

تریشا : بنابراین، ما چه باید بکنیم؟ آیا قرار است ما چیزی بشویم، مثلاً، یک نظریه‌پرداز پردازش اطلاعات، یک نظریه‌پرداز شناختی اجتماعی، یک نظریه‌پرداز رشدی شناختی؟ این علت گیج شدن من است؟

راس : نه، تو مجبور نیستی یکی از این نظریه‌پردازان شوی. ممکن است یک نظریه باشد که تو آن را بیشتر از نظریه‌های دیگر دوست داشته باشی، اما ممکن است آن نظریه به هر چیزی که تو از آن می‌خواهی، نپرداخته باشد. بنابراین، می‌توانی چیزهایی از نظریه‌های دیگر قرض بگیری. به عنوان مثال، وقتی من به مدرسه تحصیلات تکمیلی می‌رفتم با استادی کار می‌کردم که تخصص او در یادگیری شناختی بود. استاد دیگری هم بود که تحقیقات مربوط به رشد را انجام می‌داد. من واقعاً کارهای پژوهشی او را دوست داشتم، احتمالاً به این خاطر که من معلم بوده‌ام و به رشد علاقه زیادی داشتم، به‌ویژه به تغییراتی که در بچه‌ها از دوران دبستان تا راهنمایی رخ می‌داد. بنابراین، من نظریه‌پرداز یادگیری بودم که از ادبیات پژوهشی رشد قرض می‌گرفتم و هنوز هم قرض می‌گیرم. انجام کار منعی ندارد!

جری : خوب این باعث می‌شود که من احساس بهتری داشته باشم. اما با توجه به پایان رسیدن درس دیر است و من حدس می‌زنم نمی‌خواهم بدانم قدم بعدی که باید بردارم، چیست. **راس :** می‌گویم چه کار کن، جلسه دیگر مدتی وقت صرف این خواهم کرد. یک جای خوب برای شروع این نیست که تصمیم بگیرید چه نوع نظریه‌پردازی هستید بلکه این است که تعیین کنید چه باوری در مورد یادگیری دارید و به چه نوع یادگیری‌هایی علاقه دارید. بعد می‌توانید ببینید کدام نظریه‌ها بخوبی با باور و مفروضات شما جور است و ممکن است همان کاری را بکنید که من کردم - قرض کردن از دیگران.

مت : این همان چیزی نیست که آن را التقاطی می‌نامید؟

راس : شاید، اما هنوز هم ممکن است شما یک نظریه مورد ترجیح داشته باشید که هر وقت نیاز بود به آن رجوع کنید، این مانعی ندارد. در واقع، این همان صورتی است که نظریه‌ها بهبود می‌یابند - با گنجاندن اندیشه‌هایی که در اصل در آنها نبودند.

تریشا : تشکر دکتر نایلند، این واقعاً کمکی بود برای ما.

اگر سناریوی ارایه شده برای شما آشناست، بدانید که شما تنها نیستید. بسیاری از دانشجویان وقتی درسی در یادگیری، آموزش، یا انگیزش می‌گیرند و در معرض دیدگاه‌های بسیار متفاوت نظریه‌پردازان واقع می‌شوند، آن را گیج‌کننده می‌یابند. دانشجویان اغلب فکر می‌کنند که انتظار می‌رود آنها به یکی از نظریه‌ها باور داشته و دیدگاه‌های نظریه‌پردازان آن نظریه را به کار ببرند و اغلب وقتی نظریه‌های مختلف را مطالعه می‌کنند و همپوشی آنها را می‌بینند، دچار گیجی می‌شوند. همان‌گونه که راس در سناریوی آغازین می‌گوید، این طبیعی است. هرچند نظریه‌ها از جهات مختلف و از جمله از لحاظ مفروضات کلی آنها و اصول راهنما با هم فرق دارند، بسیاری از آنها بر پایه‌های مشترکی تکیه دارند. این کتاب روی دیدگاه‌های شناختی یادگیری تمرکز دارد. از این رو، بیشتر نظریه‌های بحث شده از نظر هسته بنیادی باور دارند که یادگیری شامل تغییر در شناخت‌های یادگیرندگان، افکار، باورها، مهارت‌ها، و نظایر آنهاست. این نظریه‌ها در اینکه یادگیری چگونه صورت می‌گیرد - در فرایندهای یادگیری - و در اینکه کدام جنبه‌های یادگیری مورد تأکید آنهاست، با هم فرق دارند. بنابراین، بعضی نظریه‌ها بیشتر به سوی یادگیری پایه جهت‌گیری کرده‌اند، و دیگران به سوی یادگیری کاربردی (و در درون آن در حوزه‌های محتوایی مختلف)، بعضی بر نقش رشد تأکید دارند، بعضی دیگر بر آموزش تمرکز کرده‌اند، و بعضی نظریه‌ها عمدتاً به انگیزش پرداخته‌اند.

راس از لحاظ دیگری هم درست می‌گوید. دانشجویان او درسی را در تعلیم و تربیت در حوزه یادگیری تقریباً به اتمام رسانده‌اند. آنها احساس می‌کنند که در این مرحله، آنها باید با یک چشم‌انداز نظری همگام شده باشند. راس به آنها توصیه می‌کند که روی این پرسش که آنها نظریه‌پرداز کدام نظریه‌اند، تمرکز نکنند. بلکه او از آنها می‌خواهد باورهای خود و مفروضات خود درباره یادگیری را بررسی کنند. این نقطه آغاز مناسبی است. وقتی در ذهن ما روشن شد که در مورد یادگیری به طور کلی کجا ایستاده‌ایم، بعد چشم‌انداز نظری یا چشم‌اندازهایی که بیشترین مناسبت را دارند، ظاهر می‌شوند. بررسی باورها و مفروضات شما درباره یادگیری و دیدن اینکه آنها چگونه با چشم‌اندازهای نظری هم‌راستا هستند، گام بعدی شماست.

پرسش‌های یادگیری

یک نقطه آغاز خوب پرداختن به شش پرسش درباره یادگیری است که در فصل ۱ مطرح شد، همراه با باور شما درباره موضوع‌های دیگر. برای شروع می‌توانید روی زمینه‌ای که کار می‌کنید،

